



تاریخ دریافت: ۹۷/۰۶/۰۴

تاریخ بازنگری: ۹۷/۱۲/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۶/۰۴

تاریخ انتشار: ۹۸/۰۶/۰۱

مبانی صلاحیتی هنجارگذاری رییس قوه قضائیه

کرامت بلاغی^۱ غلامحسین مسعود^{۲*} محمدکاظم عمادزاده^۳

چکیده

در نظام تفکیک قوا، نظارت بر اجرای صحیح قوانین بر عهده قوه قضائیه است که بهره مندی از نقش و اختیارات گسترده و متنوعی را لازم دارد. قوه قضائیه، نیازهای خود به هنجار را از طریق تهیه لوایح قضایی و تصویب توسط قوه مقننه تامین می کند. اما در خصوص نیازهای تخصصی یا جزئی، خود را صالح به هنجارگذاری سطح دوم دانسته و اقدام کرده است در حالی که قوه مقننه مرجع وضع قوانین به شمار می آید و در خصوص صلاحیت هنجارگذاری قوه قضائیه تصریح وجود ندارد. در این پژوهش برای شناسایی مبانی صلاحیتی هنجارگذاری توسط رییس قوه قضائیه، سعی شد مبنای این صلاحیت و همچنین حدود و ثغور آن در قانون و شرع با روش توصیفی و گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای بررسی گردد و مشخص شد این گونه هنجارگذاری ها، با شرع و قانون مغایرت ندارند و از سوی دیگر مبانی و اصول حقوقی شامل تفکیک قوا، دولت حقوقی، سلسه مراتب هنجارها، اصل تخصص و اقتضاء نیز بر تجویز و استحکام صلاحیت هنجارگذاری ریاست قوه قضائیه صحه می گذارند. لذا پیشنهاد شد یک شورای تخصصی هنجارگذاری در قوه قضائیه تأسیس گردد و حدود اختیارات و صلاحیت آن همراه با فرآیند نظارت بر هنجارها و امکان ارزیابی، اصلاح و ابطال آن ها در قانون مشخص شود.

واژگان کلیدی: هنجارگذاری، مقامات قضایی، رئیس قوه قضائیه، مبانی قانونی، مبانی شرعی.

^۱ - گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران، پست الکترونیک: kbalaghi49@yahoo.com
^۲ گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران، (نویسنده مسوول مقاله) پست الکترونیک: Masoud@iaun.ac.ir
^۳ گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران، پست الکترونیک: Emad17@Yahoo.Com.

مقدمه

حقوق ایران، دارای مبانی خاص خود می‌باشد و از نظام شرع مقدس اسلام و حقوق موضوعه بهره می‌برد تا جایی که گفته‌اند از حیث شکل، جمهوری، و از حیث محتوا، اسلامی می‌باشد. (هاشمی، ج ۲، ۱۳۸۷: ۲) بنابراین، از نظر ساختار، اصل تفکیک قوا رعایت شده است اما از لحاظ محتوا نمی‌توان صد درصد بر این امر صحنه گذاشت کما این که در رأس قوه قضائیه، یک فقیه مجتهد قرار می‌گیرد که یک مقام قضایی و اداری و اجرایی می‌باشد (اصل ۵۷ قانون اساسی) طبق اصل تفکیک قوا، هنجارگذاری بر عهده‌ی قوه مقننه و رسیدگی به سلامت اجرای هنجارها بر عهده‌ی قوه قضائیه است لیکن به دلیل کمبود یا نقص قوانین، سایر قوا اجبار یا تشویق به هنجارگذاری در سطح دوم و وضع مقرر می‌شوند برای نمونه می‌توان به بخشنامه شماره ۱۰۰/۳۴۸۵۹/۹۰۰۰ ریاست محترم قوه قضائیه مورخ ۹۷/۰۷/۲۲ و آیین نامه مربوط به دادگاه های ویژه اقتصادی در تابستان سال ۹۷ اشاره کرد که ماهیتا هنجار قانونی به شمار می‌آیند و از ماهیت اداری و تمشیت امور، فاصله دارند. بر خلاف قوه مجریه، در خصوص صلاحیت مقامات قضایی و به ویژه رییس قوه قضائیه برای وضع مقرر، نص صریحی موجود نیست و این مسأله به ذهن متبادر می‌گردد که آیا رییس قوه قضائیه، صلاحیت هنجارگذاری در راستای وظایف قضایی، اداری و اجرایی خود را دارد یا خیر؟ اهمیت مسأله با یادآوری مباحث فقهی درباره صلاحیت قضاوتی فقیه مجتهد و سلسله مراتب ولایی موجود میان مقام رهبری و ریاست قوه قضائیه، دو چندان می‌شود. نتایج پژوهش های مشابه بیان می‌دارند « از یک سو، وضع مقرر یک عمل اداری است که برای تمشیت امور اداره لازم است و از دیگر سو، وضع مقرر ماهیتا یک اقدام تقنینی است. آن چه مقرر را از سایر اعمال اداری متمایز می‌کند وجه دوم، یعنی تقنینی بودن آن است که «موضوع» و «ماهیت» آن از همین ویژگی نشأت می‌گیرد. یکی از مهم ترین ویژگی های موضوعی مقرر آن است که مقرر باید در قلمرو حقوق اداری باشد.» (راسخ، ۱۳۹۴: ۱۶۵) در غیر اینصورت می‌تواند منجر به دخالت در حقوق و تکالیف مردم از طریق وضع هنجار و تخدیش اصل تفکیک قوا گردد. بنابراین نیاز است ریشه‌ی اعطای این صلاحیت و حدود و ثغور آن مشخص گردد تا علاوه بر احترام به اصل تفکیک قوا بتوان مشروعیت و اعتبار هنجارگذاری توسط مقام قضایی را شاهد بود و ابهامات موجود در این امر را برطرف نمود.

۱. هنجارگذاری و محدوده‌ی آن:

هنجارگذاری از منظر حقوقی به وضع مجموعه قوانین، قواعد، مقررات و دستورالعمل هایی اطلاق می‌گردد که نسبت به افراد تحت الشمول خود دارای ضمانت اجرا و آثار حقوقی می‌باشد.

هنجارگذاری در سطح اول، که همانا وضع «قانون» می‌باشد در صلاحیت انحصاری قوه مقننه است. اما هنجارگذاری در سطح دوم یعنی وضع قواعد و مقررات، قابلیت اعطا به دیگر اجزای حقوق اساسی از جمله قوه

مجریه و قضاییه را دارد. هنجارگذاری توسط مقامات قضایی فرع بر قانون گذاری به واسطه قوه مقننه می باشد و هنجارگذاری ممکن نیست مگر با تفویض یا تجویز قانون.

اما در خصوص هنجارگذاری های سطح دوم (مقررات، آیین نامه ها و بخشنامه ها و...) به نظر می رسد محدودیت های ایجابی و سلبی در خصوص موضوعات وجود داشته باشد. اصل ۱۳۸ قانون اساسی، هنجارگذاری توسط قوه مجریه را در سه موضوع کلی، اجازه داده است: ۱- در انجام دادن وظایف اداری ۲- برای تأمین اجرای قانون ۳- تنظیم سازمان های اداری که جملگی باید متمرکز بر موضوعات اداری باشند و اگر از حدود موضوعی خود تجاوز نمایند باید بتوان آن ها را از طریق مراجع ذی صلاح، نقض و ابطال نمود.

مسأله ی حائز اهمیت این است که هنجار نباید جایگزین قانون شود بلکه باید موقتی باشد و صرفاً در جهت تناسب با شرایط و مقتضای اوضاع دگرگون شده باشد در غیر اینصورت ما شاهد حکومت فرع بر اصل خواهیم شد.

هنجارگذاری، چنان چه در سطح اول صورت پذیرد و بخواهد اثر ایجابی و سلبی- تحدیدی یا توسیعی راجع به حق داشته باشد، اصولاً و صرفاً باید در صلاحیت نمایندگان منتخب مردم قرار گیرد و چنان چه فاقد چنین اثری باشد، با اعمال جمیع موارد می تواند به عنوان یک عمل اداری- تقنینی در راستای اعمال اداره در قالب وضع مقررات به معنای عام، توسط سایر نهادها صورت گیرد. اما گاهی تجویز این امر ممکن است حقی را ایجاد یا سلب نماید که این امر گاهی با حقوق مکتسبه افراد در تعارض خواهد بود. (ابدالی، ۱۳۸۹: ۶) در نظام حقوقی ایران به منظور بیان تفاوت محتوایی «قانون» از «مقررات» ممکن است این فرض مطرح شود، که مقامات صالح در وضع مقررات نمی توانند با ابزار مقررات به حیطه صلاحیت خاص و ویژه تقنین مقنن وارد شوند. با این شرح که مقنن اساسی از یک سو در اصل ۷۱ قانون اساسی صلاحیت عام قانون گذاری در همه موضوعات را به مجلس شورای اسلامی سپرده است. این اصل در واقع مبین قلمرو عام صلاحیت تقنینی مجلس شورای اسلامی است.

۲. نمونه های هنجارگذاری مقامات قضایی

تحولات ساختاری، هنجاری و کارکردی تا جایی که آشکارا نیازمند قانون نبود، با صدور بخش نامه های پر تعداد رییس قوه قضائیه اجرا شد، نمونه ای از این دسته اسناد عبارتند از: آیین نامه اجباری شدن وکالت در دعاوی حقوقی مصوب ۱۳۸۴/۲/۵ رییس قوه قضائیه، بخش نامه های سه گانه حقوق شهروندی، «ممنوعیت اعدام اطفال در ملا عام»، صدور قرارهای تأمینی جایگزین بازداشت، بخش نامه «احضار، جلب و نیابت قضایی» (کاشانی، ۱۳۹۵: ۱۲)

از سوی دیگر نباید از این نکته غافل ماند که، هنجارگذاری های صورت گرفته توسط مقامات قضایی، چنان چه صرفاً در حد یک تصمیم درون سازمانی و فاقد اثر بیرونی حقوقی مستقیم باشد، از موضوع ما خارج است. ولی چنان چه اثر مستقیم بر حقوق افراد جامعه داشته باشد، می تواند مورد بحث واقع گردد. قبل از ذکر نمونه ها، گفتنی

است به نظر نگارنده از آن جایی که قوه قضاییه در زمینه رسیدگی به دعاوی اعمال حاکمیت می کند و اصولاً اعمال حاکمیت و ارایه خدمات عمومی نباید توأم با دریافت وجه از شهروندان باشد، از نظر شرع انور، اصلاح ذات البین و حل و فصل اختلافات و دعاوی مردم از وظایف ذاتی حکومت است و خدمات قضایی در حکومت اسلامی باید به صورت رایگان ارایه گردد. ولیکن در کشور ما بر خلاف دیگر خدمات عمومی مانند آموزش و پرورش، مرزبانی و برقراری امنیت که رایگان می باشد و هزینه مستقیمی بر شهروندان تحمیل نمی کند، دادخواهی و احقاق حق مستلزم پرداخت هزینه دادرسی است.

۱-۲. بخشنامه و آیین نامه مربوط به دادگاه های ویژه اقتصادی (موارد استجازه از مقام معظم رهبری)

در مرداد ماه سال ۱۳۹۷، ریاست محترم قوه قضاییه، از مقام رهبری درخواست کردند بر اساس ضرورت های پیش آمده در جهت رفع مشکلات و موانع موجود، موافقت نمایند که در مواردی هنجارگذاری نمایند. مقام رهبری نیز در تاریخ ۱۳۹۷/۰۵/۲۰ با تاکید بر رعایت سرعت و عدالت، با این امر موافقت کردند. در همان ماه، بخشنامه ای توسط ریاست قوه قضاییه به کلیه رؤسای دادگستری ابلاغ شد که حاوی هنجارهای جدید بود. در آذرماه همان سال، آیین نامه مربوط به دادگاه های ویژه اقتصادی (موارد استجازه از مقام معظم رهبری) ابلاغ گردید که مبنای عمل را استجازه و آیین نامه آن می داند. در این موارد هنجارهای بدیعی وضع شده است که تصویب آن ها از رهگذر قوه مقننه، دور از ذهن یا هدف قوه قضاییه به نظر آمده است و از این رو، با توسل به مقام رهبری، ترتیبی اتخاذ شد که محاکم ویژه ای با ترکیب و ترتیبات رسیدگی نوینی ایجاد و اعمال شوند و اصول دادرسی مانند دو درجه ای بودن رسیدگی، فرصت حضور و اعتراض و مانند آن ها، تغییر کند. طبق اعلام سخنگوی قوه قضاییه، مواعیدی که برای ابلاغ، اعتراض و تجدید نظر خواهی وجود دارد در این آیین نامه کاهش یافته است؛ به عنوان مثال اعتراض به قرار ابتدایی از ۱۰ روز به ۵ روز و همچنین زمان قرار اعتراض به دادنامه نیز کاهش پیدا کرده است و احکامی که توسط این دادگاه ها صادر می شود، به غیر از اعدام قطعی است و باید در دادسرا، دادگاه و دیوان عالی کشور شعب ویژه تشکیل شود.

۲-۲. بخشنامه شماره ۱۰۰/۳۴۸۵۹/۹۰۰۰ ریاست محترم قوه قضاییه مورخ ۹۷/۰۷/۲۲

با تغییرات عمده ای که در قیمت کالا، ارز و طلا پدید آمد، تعداد زندانیان محکوم به پرداخت مهریه که ناتوان از پرداخت مهریه یا اقساط آن بودند، به صورت تصاعدی افزایش یافت. در حالی که محکومین به موجب قانون و در راستای صیانت از حقوق جامعه و زوجه، در بازداشت به سر می بردند، در تاریخ ۱۳۹۷/۰۷/۲۲، بخشنامه ای توسط ریاست محترم قوه قضاییه صادر گردید که رسیدگی ها را خارج از نوبت و اصول دادرسی می داند و مقرر می دارد: « ترتیبی اتخاذ گردد تا دادگاه ها به صورت خارج از نوبت و بدون تعیین وقت رسیدگی نسبت به درخواست تعدیل که از سوی زوج تقدیم می گردد رسیدگی و مهلت های تأدیه سکه را متناسب با وضعیت مالی محکوم علیه افزایش داده تا بدین ترتیب از زندانی شدن آنان جلوگیری به عمل آید.»

۳-۲. بخشنامه شماره ۱۰۰/۱۲۳۹۷/۹۰۰۰ با موضوع یکنواخت سازی هزینه های دادرسی مصوب ۴ خرداد

۱۳۹۵

با توجه به صدور این بخشنامه از سوی رییس قوه قضاییه، علی رغم تجویز قانون و اعطای این اختیار به ایشان از سوی قانونگذار در قانون نحوه وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین، مع الوصف مقام مزبور در مقام اعمال این حق قانونی و با ایجاد هنجارگذاری تکلیف پرداخت هزینه های مورد اشاره در بخشنامه یاد شده را بر عهده شهروندان گذاشته و از آنجا که اغلب شهروندان توان و تمکن مالی لازم را برای پرداخت این هزینه ها ندارند؛ تعرفه های جدید هزینه دادرسی با وجود اینکه در راستای اجرای قانون می باشد قابل انتقاد است. چراکه اصل ۳۴ قانون اساسی، دادخواهی را از حقوق مسلم افراد دانسته و مقرر داشته که همه افراد ملت حق دارند دادگاه های صالح را در دسترس داشته باشند؛ بنابراین دولت مکلف است در ازای دریافت مالیات، تسهیلات لازم را برای احقاق حق شهروندان فراهم کند در حالی که افزایش هزینه های دادرسی مانع از اعمال حق مسلم شهروندان برای احقاق حق شده و دسترسی به دادگاه های صالح را برای ایشان متعذر خواهد کرد. این افزایش تعرفه ها علی رغم ایجاد حق از طریق هنجارگذاری، تناسبی با تورم موجود در کشور ندارد و به حق دادخواهی شهروندان لطمه وارد می کند.

۴-۲. بخشنامه شماره ۹۰۰/۳۵۷۳۹/۱۰۰ در خصوص یکنواخت سازی در اخذ هزینه دادرسی

جهت مطالبه سکه طلا، ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی حاکم بوده و تا زمان تصویب این بخشنامه، افراد آن را بر اساس بند ۴ ماده مذکور تقویم نموده و عملاً قیمت واقعی سکه طلا، نقشی در تعیین هزینه دادرسی اینگونه دعاوی بر عهده نداشت. این بخش از بخشنامه جدید را به وضوح می توان بر خلاف بند ۴ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی که مقرر می دارد: «در دعاوی راجع به اموال، بهای خواسته مبلغی است که خواهان در دادخواست معین کرده و خوانده تا اولین جلسه دادرسی به آن ایراد و یا اعتراض نکرده مگر اینکه قانون ترتیب دیگری معین کرده باشد.» دانست زیرا در این بند قانونگذار به صراحت در دعاوی راجع به اموال، بهای خواسته را مبلغی دانسته که خواهان در دادخواست تعیین می کند و با توجه به اطلاق این بند، استثناء نمودن مواردی از آن به موجب بخشنامه، غیر قانونی و غیرقابل پذیرش می باشد. هرچند بخشنامه در حکم قانون می باشد اما بحث بر سر این است که آیا بخشنامه در حکم قانون توان نقض قانون مصوب مجلس شورای اسلامی را دارد یا خیر؟ با این دیدگاه که اصل یکصد و هفتاد قانون اساسی نیز مقرر داشته است: «قضات دادگاه ها مکلفند از اجرای تصویب نامه ها و آئین نامه های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه است خودداری کنند و هر کس می تواند ابطال این گونه مقررات را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند.» با وجود این، محاکم قضایی در حال حاضر دچار سردرگمی شده اند و بعضاً در حال اجرای بند ۴ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی و بی توجه به بخشنامه صادره عمل می نمایند. این رفتار دوگانه محاکم ناشی از هنجارگذاری ناصواب می باشد که باعث شده

حقوق افراد در حوزه هایی که به این بخشنامه عمل می نمایند تضييع گردد اما در عين حال در حوزه هایی که بخشنامه ملاک عمل قرار گرفته به لحاظ میزان بالای هزینه دادرسی تقدیم دادخواست های اعسار به صورت فزاینده ای افزایش پیدا کرده که این امر علاوه اطاله دادرسی فشار زیادی را بر دستگاههای قضایی تحمیل نموده است. البته باتوجه به بروز مشکلات ناشی از تصویب و اجرای این بخشنامه، خوشبختانه جهت مطالبه سکه طلا رویه براساس قبل (تقویم خواسته) تغییر کرده است.

۲-۵. بخشنامه شماره ۱/۸۷/۹۳۶۵ - ۱۳۸۷/۱۱/۱۳ رییس قوه قضائیه در خصوص اجرای احکام غیابی

تبصره ۲ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می دارد که: «اجرای حکم غیابی منوط به معرفی ضامن معتبر یا اخذ تامین متناسب از محکوم له خواهد بود. مگر اینکه دادنامه یا اجرائیه به محکوم علیه غایب ابلاغ واقعی شده و نامبرده در مهلت مقرر از تاریخ ابلاغ دادنامه وخواهی نکرده باشد.» ماده ۱۲۱ همان قانون تامین را شامل توقیف اموال اعم از منقول و غیر منقول دانسته است در حالی که بخشنامه صحبت از اخذ «تعهدنامه ای از بانک محکوم له به عنوان تأمین» نام برده است. با توجه به تفاوت و آثار حقوقی تعهدنامه و تامین این بخشنامه صراحتاً در مقابل قانون قرار گرفته هرچند این بخشنامه از باب تخییر و از نوع توصیه ای می باشد لیکن در عمل رویه غالب محاکم حقوقی در راستای اجرای این بخشنامه می باشد. این در حالی است که بر فرض فسخ رای غیابی، محکوم له می بایست ملزم به انجام تعهد شود و الزام به انجام تعهد بسیار متفاوت است با استیفاء حقوق ذینفع از محل تامین مدنظر قانونگذار در تبصره ۲ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی است.

۲-۶. بخشنامه حقوق شهروندی قوه قضائیه

قانون احترام به آزادیهای مشروع و حفظ حقوق شهروندی با قید دوفوریت در جلسه علنی روز سه شنبه ۱۳۸۳/۲/۱۵ در مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۱۳۸۳/۲/۱۶، یعنی فقط یک روز پس از تصویب آن در مجلس، با همان فوریت و تعجیل در شورای محترم نگهبان به تأیید رسید. این قانون مشتمل بر یک ماده واحده و ۱۵ بند و نیز یک دستورالعمل اجرایی بند ۱۵ مصوب ۱۳۸۳/۱۲/۲۳ می باشد. طبق این ماده واحده از تاریخ تصویب این قانون، کلیه محاکم عمومی، انقلاب و نظامی، دادسراها و ضابطان قوه قضائیه مکلفند درانجام وظایف قانونی خویش، موارد مندرج در این قانون را به دقت رعایت و اجرا کنند و متخلفین به مجازات مندرج در قوانین موضوعه محکوم خواهند شد.

لازم به ذکر است که این قانون در ابتدا بخشنامه ریاست قوه قضائیه بوده است و در تاریخ یاد شده در مجلس شورای اسلامی توسط نمایندگان مجلس، عیناً و بدون هیچگونه تغییری به صورت قانون به تصویب می رسد، بنابراین در واقع حاصل اندیشه و ابتکار نمایندگان مجلس ششم نبوده است. این نکته بخوبی این پرسش را به ذهن متبادر می سازد که حقیقتاً گزارش چه وقایع و اخباری به ریاست محترم قوه قضائیه رسیده بوده که ایشان چنین

بخشنامه ای را با این شتاب و به سرعت صادر نموده و سپس برای تبدیل آن به قانون، آن را به مجلس ارائه می نمایند؟ این قانون در ابتدا بصورت بخشنامه بوده و بعداً به صورت قانون تدوین شده و در فرصتی بسیار کوتاه و به طور عجولانه و سریع در مجلس شورای اسلامی تصویب و سپس با همان تعجیل یعنی فقط دو روز پس از تصویب در مجلس، توسط شورای نگهبان مورد تأیید قرار گرفته است. تصویب سریع این قانون در مجلس و تأیید فوری آن توسط شورای نگهبان، فی نفسه حاکی از آن است که در این زمینه ها مشکل اساسی ای وجود داشته است که اقتضای تنظیم و تصویب چنین قانونی را می نموده است. بنابراین نتیجه می گیریم که قبول صلاحیت هنجارگذاری قابل نظارت می تواند یکی از ابزارهای مناسب و مفید در کمک به قانونگذاری و حفظ حقوق شهروندان باشد.

۲-۷. بخشنامه شماره ۱۰۰/۱۸۷۷۲/۹۰۰۰ مورخ ۱۳۹۵/۰۴/۰۲ در خصوص «اعطای مرخصی به زندانیان به

مناسبت لیالی قدر و عیدسعید فطر»

در این بخشنامه به موجب تبصره بند ۵ از قسمت الف که مقرر داشته است: «محکومین به حبس که باقیمانده حبس آن‌ها کمتر از دو ماه باشد، مرخصی منتهی به آزادی اعطا می‌شود.» اولاً این تبصره به نوعی عفو محسوب می شود و مفهوم مرخصی به آن اطلاق نمی شود ثانیاً عفو خصوصی مستند به موارد فوق در صلاحیت رهبر می باشد و رییس قوه قضاییه صرفاً پیشنهاد دهنده می باشد در حالی که در این بخشنامه مداخله در اختیارات رهبری می باشد و مستند به تبصره ماده ۱۲ قانون دیوان عدالت اداری قابل نظارت پذیری و ابطال نیز نمی باشد.

۳. مبانی فقهی هنجارگذاری مقامات قضایی

با توجه به جایگاه فقهی قضاوت و زمامداری امور در کشور ایران و لزوم انطباق کلیه قوانین و مقررات با موازین شرع اسلام، لازم است که سوابق و مبانی فقهی هنجارگذاری توسط مقامات قضایی صدر اسلام مورد مطالعه قرار گیرد. در این خصوص به قرآن کریم، نهج البلاغه و فرمایش های حضرت علی(ع) به عنوان نمونه واقعی حاکم و قاضی اسلامی، رجوع شد.

در قرآن کریم به برخی از ویژگی ها و شرایط حاکم اسلامی اشاره شده است. مهم ترین ویژگی ها را می توان این گونه بر شمرد: ۱- دانش و قدرت جسمی (سوره بقره: آیه ۲۴) ۲- تعهد و دانایی (سوره یوسف: آیه ۵۵) ۳- نیرومندی و امین بودن (سوره قصص: آیه ۲۶) ۴- پیروی از عدل و پرهیز از هوای نفس (سوره ص: آیه ۲۶) ۵- اعتقاد و التزام عملی به هنجارهای دینی (سوره حج: آیه ۴۱)

همچنین برای قضاوت، خصایص مختلفی در قرآن حکیم ذکر شده است و شاید مهم ترین آن ها از این قرار باشد: ۱- داشتن علم و آگاهی (سوره مائده: آیه ۴۹) ۲- اقامه عدل و قسط (سوره نساء: آیه ۵۸) ۳- پیروی از حق و پرهیز از هوای نفس (سوره ص: آیه ۲۶)

در نظام حقوقی اسلام، امر زمامداری و قضاوت دارای صبغه ولایی و شرعی می باشد. (امینی و آیتی ۱۳۸۵:۱۴۳) از این رو مقام ولایت و قضاوت، مشروعیت خویش را از شریعت الهی وام می گیرد و بنابر این پاسخ به این سؤال که آیا خویشتن نیز اجازه هنجارگذاری در این زمینه را دارند یا خیر، نیازمند تحقیق در منابع می باشد.

حاکم جامعه اسلامی که ولایت همه جانبه قضایی، تقنینی و سیاسی در کلیه امور دارد، به فرموده ی کتاب آسمانی، حداقل باید متصف به چند زینت اصلی باشد تا مقبول نظر الهی قرار گیرد. از سوی دیگر، کارگزاران و قضات منصوب از جانب حاکم جامعه اسلامی نیز باید از شرع مقدس اسلام پیروی نمایند و در عین حال از مسیر ولایت خارج نگردند. اما این به معنای لغو اختیار از ایشان نمی باشد چه اگر این چنین بود اصل مسؤولیت و صلاحیت آن ها در مقام قضا، محل تردید قرار می گرفت. همچنان که حضرت علی(ع) در دوران صدر اسلام و خلافت خویش با نوشتن نامه ها و ابلاغ دستورالعمل های ویژه به قضات و کارگزاران به گونه ای یک منشور حکومت و قضاوت اسلامی را برای آیندگان به یادگار نهاده اند.

قضاوت باید بر مبنای مشروع استوار شده باشد چراکه یک امر ولایی است و ولایت مطلق و واقعی از آن خداوند می باشد. (اصل ۵۶ قانون اساسی) از دیدگاه حضرت علی(ع) در نامه ای که به شریح قاضی نوشته بودند، صراحتاً قید شده است قضاوت کردن جایگاه پیامبر و وصی از جانب او یا افراد شقی می باشد. بنابر این سلسله مراتب ولایت الهی، و منصوب بودن مقام قضایی از جانب ولی فقیه، یکی از مبانی مشروعیت هنجارگذاری مقامات قضایی کشور ایران به شمار می آید و در صورت مفقود بودن این مبنا، سایر اصول نیز مردود خواهند بود.

مبنای قضاوت کردن و احکام صادره نیز وقتی یک نظام سیاسی- قضایی بر پایه شرع استوار گردد، باید منبعث از شریعت اسلام باشد. حضرت علی(ع) در بخشی از عهدنامه خویش به مالک اشتر می فرمایند: « به قضات شهرهای مختلف بنویس که هرگاه در حقوق راجع به هر حکمی اختلاف داشتند، آن را نزد تو ارسال کنند. سپس این احکام را بررسی کن و هرکدام را که موافق کتاب خدا و سنت پیامبر و سخن امام بود، آن را تأیید و اجرا کن اما اگر خود نیز در آن شبهه داشتی، برای رفع شبهه، فقها را به محضر خویش بخوان تا با مناظره به اجماع در آن حکم برسند که حکم را امضا کنی.» از مفاد این فرمایش حضرت علی(ع) چنین بر می آید که ایجاد رویه از طریق وضع مقرر و هنجارگذاری توسط مقامات عالی قضایی، در شرع اسلام مسبوق به سابقه می باشد.

در گوشه ای دیگر از نامه حضرت علی(ع) به مالک اشتر، هنجارگذاری پیرامون شرایط و ویژگی های گزینش قضات ملاحظه می شود که در آن ویژگی ها و صفات قضات شایسته برای تکیه زدن بر مسند قضاوت ابلاغ شده است آن جا که می فرمایند: « برای قضاوت میان مردم کسی را انتخاب کن که او را از همه برتر می دانی، کسی که موجب دشواری کارها نشود و رفتار خصمان او را به لجاجت نکشاند، و بر اشتباه خود پای نهد، و آن گاه که حق را شناخت در بازگشت به آن بخل نرزد، و نفس او به هیچ طمعی نگاه نکند، و تا همه حقیقت کشف نشود به اندک فهمی اکتفا نکند. کسی که درنگش در شبهات از همه بیشتر و بیش از همه اهل حجت و دلیل باشد و از

مراجعه طرفین دعوا کمتر به ستوه آید و در کشف حقیقت امور از همه بردبارتر و بر روشن شدن حکم از همه قاطع تر باشد. کسی که ستایش او را سست نکند و ترغیب و تشویق، او را به جانبی گرایش ندهد. «

همچنین جهت پیشگیری از اطاله دادرسی، امام علی(ع) به شریح فرمودند بر قدرتمندان توانگری که در ادای اموال و حقوق مردم تعلل می کنند و اموال مردم را نزد حاکمان می فرستند نظارت کند و مردم را نسبت به ایشان به حقوق شان برساند و اگر ملک و خانه ای دارند به فروش برساند و حقوق مردم را از محل آن استیفا کند چراکه از پیامبر (ص) شنیدم اطاله و تعلل کردن مسلمان در حال ایسار نسبت به پرداخت حقوق مردم، ظلم بر مسلمان است.

نمونه دیگر از هنجارگذاری مقامات قضایی در صدر اسلام، مرتبط با رعایت استقلال قضات از حکام و اقتدار ایشان در جامعه اسلامی می باشد که در عهدنامه ابلاغی به مالک اشتر چنین آمده است: « حقوق قاضی را افزون کن و آنقدر به او ببخش که فقر او را برطرف و نیاز او به مردم را کم کند. منزلت او را نزد خود چنان کن که هیچ کس از خواص تو در آن طمع نرزد تا بدین وسیله قاضی از توطئه آنان نزد تو در امان باشد و او را نزدیک خود بنشان و قضاوت او را امضا و حکمش را اجرا کن و پشتیبان او باش. »

از مجموع مطالب فوق به دست می آید که وقتی یک حکومت اسلامی بر پایه شرع، استوار می گردد و به نیابت از خداوند بر مردم ولایت همه جانبه تقنینی، قضایی و سیاسی پیدا می کند، ولی فقیه و کارگزاران منصوب از جانب ایشان مانند ریاست قوه قضاییه، بر طبق سنت، صلاحیت وضع مقرر و هنجارگذاری منطبق با شرع در خصوص اداره امور را خواهند داشت و این امر منافاتی با مبانی شرع و استقلال قضات و سلسله مراتب هنجارگذاری شرعی ندارد.

۴. مبانی حقوقی هنجارگذاری مقامات قضایی

نظریات و پژوهش های حقوقی به دنبال تمهید زندگی منظم تر و بهتر برای نوع بشر می باشند. در برهه ای از تاریخ، اندیشمندان برای ایجاد شکست در فساد و ظلم ناشی از تمرکز و تورم قدرت، پیشنهاد کردند قوای مرکزی حداقل در سه شاخه، تقسیم و اداره گردد ولیکن امروزه شرایط اجتماعی و سیاسی جوامع دستخوش تغییر یا تحول شده اند و تعدیل در نظریات اندیشمندان را اقتضا دارد به گونه ای که سیاست های کلان از جمله سیاست جنایی تقنینی، قضایی و نیز قوانین کشورها، تعدیل در تفکیک قوا را پذیرفته اند و بعضا تعامل و مشارکت قوا را به ذهن متبادر می کنند.

۴-۱. سیاست های کلی و سیاست جنایی

سیاست جنایی به عنوان مجموعه تدابیر هیات اجتماع در برخورد با پدیده های مجرمانه، به عنوان یک سیاست کلان و ارتباط با سیاست های کلی نظام، گاهی ایجاب کرده است که فراتر از قانون یا برای اجرای بهتر قوانین و نیل به اهداف آن ها، سایر قوا از جمله قوه قضاییه بتوانند هنجارهایی وضع کنند. شاید بر همین مبنا باشد که ریاست قوه قضاییه، مراتب را به مقام رهبری پیشنهاد و از ایشان کسب اجازه یا تکلیف می کند.

۲-۴. اضطرار

یکی از مبانی حقوقی پذیرفته شده برای عدول از اصول و قوانین، اضطرار می باشد. دامنه پذیرش اضطرار، در شرع و قانون و حقوق داخلی و بین المللی گسترده است. حدیث رفع، در اسلام از جمله مبانی پذیرش اضطرار قلمداد می گردد. گاهی ضرورت یا اضطرار ایجاب می کند که یک کنش یا واکنش فوق العاده صورت گیرد و نتایج و آثار آن، مشروع تلقی شود مانند تصمیم هیات حاکمه در برخورد با مفاسد اقتصادی بر مبنای استجازه و آیین نامه دادگاه های ویژه جرایم اقتصادی.

۳-۴. اصل اقتضا

وقتی قانون گذار عاقل و مختار در مقام بیان به یک مقام مانند رییس قوه قضاییه ضمن قانون اساسی و قوانین عادی سمت اداری - قضایی اعطا می کند به حکم عقل باید قایل به تفویض لوازم و مقتضیات آن نیز بود و گرنه که اسناد لغو به قانون گذار، سبب قباحت نفی اختیار می شود. پذیرفته نیست یک نفر را به مقام ریاست اداری یک قوه منصوب نمود اما دست های او را در زنجیر کرد و قایل به مسؤولیت وی بود. در واقع اذن در شیء، اذن در لوازم آن نیز به شمار می آید و حتی اگر هیچ گونه نص صریحی نیز در این زمینه وجود نداشت، قول به اختیار هنجارگذاری ریاست قوه، با عقل سلیم تلازم می یابد مانند زمان حاکمیت قانون اساسی مشروطه، که به صلاحیت قوه مجریه در خصوص هنجارگذاری تصریح نشده بود اما از باب اصل اقتضاء و سایر اصول، اعمال می شد.

۴-۴. عدم منافات اصل تفکیک قوا با هنجارگذاری

اصل تفکیک قوا آمیزه ای از اندیشه های آرمانخواهانه و راهکارهای خردمندانه ای است که با درخشش آغازین در قرن هجدهم، عرصه های سیاسی مغرب زمین و سپس کشورهای مدعی دموکراسی را پذیرای آن نمود. اصل تقسیم قدرت حکومتی لازمه تحقق دولت مردمی و قانونمدار به نظر می رسد تا از فساد احتمالی ناشی از تمرکز قدرت جلوگیری شود. (هاشمی، ۱۳۹۰: ۲۳۹)

در صورتی که هرکدام از قوا می تواند بدون دخالت و بیرون از نفوذ دیگری به انجام دادن وظایف و اهداف خاص خود مبادرت ورزد، در این صورت معنای تفکیک قوا، انفصال و پراکندگی یا حفظ تساوی و تقارن مطلق قوا نیست. (عمید زنجانی، ج ۱، ۱۳۷۳: ۱۱۳) به هر حال، مراد از تفکیک قوا دست یابی به نوعی روش سیاسی است که ضمن طبقه بندی وظایف و مسؤولیت های قوا و نهادهای حکومتی، از انفصال و پراکندگی دستگاه های

حکومتی و مهم تر از همه تمرکز قدرت در دست یک شخص یا گروهی اقلیت جلوگیری می نماید و از سوی دیگر، قوای سه گانه به گونه ای بسیار قانونمند به کنترل و نظارت همدیگر مبادرت ورزیده و از استبداد و ظلم به مردم جلوگیری می کنند. منظور از تفکیک قوا، واگذاری قوای اصلی حکومتی یعنی قوای قانونگذاری، اجرایی و قضایی به نهادهای متفاوت و متعدد است. بنابراین دیده می شود که تفکیک قوا یا در حقیقت همان طبقه بندی وظایف حکومتی شامل قوه قانونگذاری (قوه مقننه)، قوه اجرا کننده ی قانون (قوه ی مجریه) و قوه ی تطبیق کننده عدالت (قوه ی قضائیه) می گردد و اساساً با وضع هنجار توسط سایر قوا منافات ندارد. مثلاً « در حقوق فرانسه، تصویب نامه قانونی شامل مقرراتی است که دولت با اجازه مجلس، در قلمروهایی که اصولاً در صلاحیت قوه مقننه است، وضع و تصویب می کند و در حکم قانون است.» (لازرژ، ۱۳۷۵: ۵)

لیکن نباید از نظر دور داشت که در دولت حقوقی، قانون بر تمام امور حاکمیت دارد و هنجارها باید از پیش تعیین شده باشند و نتایج اطاعت و تخلف از هنجارها مشخص باشد. بنابر این هنجار گذار و هنجارها هر دو باید متکی به جواز قانون باشند. قوه قضاییه که عهده دار صحت جریان قانون در کالبد دولت حقوقی می باشد نیز باید الگوی فرمانبرداری از قانون قرار گیرد. کارکرد قضایی و اداری قوه قضاییه امری دو سویه و متقابل است. اداره دستگاه قضا، با پیروی از قانون تلازم دارد.

چینش نهادهای سیاسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تا حدی منحصر به فرد است. در تدوین و صورت بندی نهایی این منشور ملی، ضمن بهره گیری از تجربه های کشورهای دیگر، ویژگی های نظام سیاسی بر آمده از انقلاب اسلامی هم مورد توجه قرار گرفته است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در کنار نظارت، قانونگذاری از وظایف ذاتی مجلس شورای اسلامی در نظر گرفته شده است. ولی در عمل محدود به این نهاد نمی شود و نهادهای دیگری هم به این مهم اهتمام دارند. (کاشانی، ۱۳۹۵: ۱۰) از جمله هیأت وزیران و رئیس قوه قضائیه.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تفکیک قوا به نوعی تجلی یافته و قوای حاکم مجریه، مقننه و قضاییه مستقل از یکدیگرند. اگرچه استقلال قوه ی قضاییه از ویژگی خاصی برخوردار است و قوای دیگر از جمله قوه ی مقننه بر روی آن نفوذ و اقتدار چندانی ندارد و هیچ گونه راهی برای سوال، استیضاح و عزل مسؤولین قوه ی قضاییه مشاهده نمی شود، با وجود این، بعضی از اختیارات و وظایف قوه ی مقننه می تواند بر روی قوه ی قضاییه تاثیر گذار باشد و بر یک نوع اقتدار نسبی دلالت داشته باشد. پاسخگویی دستگاه قضایی در برابر مجلس بر اساس اصول ۷۶ و ۹۰ قانون اساسی در زمینه ی مسؤولیت پشتیبانی و احقاق حقوق عامه و پاسداری و گسترش امنیت و آزادی های مشروع می تواند یکی از مظاهر چنین اقتداری تلقی شود. با هدف ماندگاری و اقتدار نظام مردم سالاری دینی، قوه ی قضاییه باید در راستای تبیین، استحکام و نهادینه کردن عدالت قضایی در برابر مجلس و مردم پاسخگو

باشد. به بیان دیگر؛ تفکیک قوا، نقطه وصل روابط قوا به استقلال قوا است که باید به نحوی تفسیر شود که این دو اصل را یکجا به همراه داشته باشد. (عمید زنجانی، ۱۳۸۴: ۹۴)

۵-۴. محدودیت های حقوقی هنجارگذاری

اثبات و پذیرش صلاحیت مقررات گذاری برای رئیس قوه قضائیه همچون سایر نهادها و مقامات به این معنا نیست که این صلاحیت اعمال آن فاقد هر گونه حدود، قیود و به صورت مطلق باشد. به یقین در نظام حقوق عمومی صلاحیت مقامات هنجارگذار در هنجار گذاری، به وسیله قیود متعددی تحدید شده است که عدم مراعات این حدود و شرایط از سوی مسئولان و مقامات در بسیاری موارد بی اعتباری تصمیم و اعمال حقوقی اتخاذ شده از سوی ایشان را منتج خواهد شد. راجع به رئیس قوه قضائیه نیز این موضوع صادق است. مهم ترین قیودی که صلاحیت مقررات گذاری رئیس قوه قضائیه را تحدید کرده است، می توان در دو عنوان رعایت سلسله مراتب هنجارهای حقوقی و اصل تخصص دانست.

۵-۴-۱. رعایت اصل سلسله مراتب هنجارهای حقوقی

آبخور اصل سلسله مراتب هنجارهای حقوقی، اصل بنیادین حاکمیت قانون در جامعه است که در زبان برخی نویسندگان با عنوان اصل برتری قانون آمده است. (مشهدی، ۱۳۹۱: ۲۹۳) بر مبنای اصل حاکمیت قانون در جامعه مطلق هنجارهای نظم دهنده حقوقی از جمله قانون اساسی، قوانین عادی، مقررات و حتی آرای محاکم می باشد. (امامی و استوار سنگری، ج ۲، ۱۳۹۱: ۴۴)

در سلسله مراتب میان هنجارهای حقوقی اگر چه می توان بین سلسله مراتب شکلی و سلسله مراتب ماهوی هنجارهای حقوقی قائل به تفکیک شد. اما باید پذیرفت که سلسله مراتب ماهوی بین هنجارهای حقوقی مولود و زاده سلسله مراتب شکلی هنجارهاست. سلسله مراتب شکلی به مراجع وضع کننده هنجارها اشاره دارد، در حالی که سلسله مراتب ماهوی به عدم تعارض و مغایرت هنجارهای ما دون نسبت به هنجارهای مافوق اشاره دارد.

آنچه رابطه بین این دو بعد از اصل سلسله مراتب هنجارهای حقوقی را معین می کند توجه به این نکته است که شان هنجارهای حقوقی برآمده و تابعی از شان واضع آنهاست. برای مثال همچنان که مصوبه هیات دولت بر مصوبه استاندار و فرماندار به واسطه شان بالاتر این نهاد برتری شکلی دارد این مسئله سبب آن است تا استاندار ملزم به رعایت مفاد هنجارهای هیات وزیران در مصوبه خود باشد. براین اساس سلسله مراتب شکلی بین این دو هنجار به سلسله مراتب ماهوی انجامید. از منظر حقوقی این موضوع علاوه بر تاثیر در مفاد هنجارهای حقوقی، در رابطه ناسخ و منسوخ هنجارها نیز وا جد اثر وضعی می باشد، به این شرح که مقام برتر می تواند با وضع مقرراتی مصوبات مقامات ما دون را البته با رعایت حقوق مکتسبه افراد نقض کند، اما این صلاحیت برای مراجع فرودین وجود ندارد که با مصوبه خود مقرره مراجع بالادست خود را نسخ نمایند.

در نظم هنجاری نظام جمهوری اسلامی ایران اصل ۴ قانون اساسی که بیانگر حکومت موازین شریعت بر همه هنجارهای موضوعه در نظام حقوقی ایران است، به عنوان اصلی فرادستوری نه تنها بر مفاد قوانین عادی و مقررات موضوعه حاکم بوده، بلکه به صراحت اصل ۴ مفاد این اصل بر اطلاق و عموم سایر اصول قانون اساسی نیز حکومت دارد. بنابراین در نظم حقوقی جمهوری اسلامی ایران نهادهای صالح در وضع مقررات از جمله رئیس قوه قضائیه در وضع مقررات، علاوه بر مراعات مفاد قوانین عادی و اساسی باید در هنجارگذاری خود احکام و موازین شریعت اسلام را نیز مراعات نمایند و به هیچ روی نمی توانند هنجاری مغایر با موازین شریعت اسلام وضع نمایند.

۲-۵-۴. اصل تخصص

این اصل که می توان آن را بیانی دیگر از اصل عدم صلاحیت در حقوق عمومی دانست، حاکی از آن است که هر شخص اعم از حقیقی و حقوقی در حدود وظایف و اختیاراتی که به موجب قانون برای او تعریف شده است، صلاحیت عمل دارد و اعمال انجام شده خارج از چارچوب صلاحیت از سوی ایشان باطل و فاقد اثر حقوقی است. برمبنای این اصل صلاحیت مقامات حقوق عمومی همان است که در قوانین و هنجارهای مربوط به صراحت آمده است، و در موارد شک در صلاحیت و عدم صلاحیت یک مقام نسبت به امری در حقوق عمومی اصل بر عدم صلاحیت آن مقام است.

بر این مبنا اگرچه در نظم هنجاری ایران وضع مقررات از سوی قوه قضائیه را واجد مبناى حقوقی و قانونی دانستیم، اما این موضوع به هیچ روی به معنای این نیست که این مقام در هر موضوعی صلاحیت وضع مقررده داشته باشد. بلکه همچنان که در نظریه تفسیری شورای نگهبان راجع به صلاحیت آیین نامه گذاری این مقام نیز چنین مقرر شده است که رئیس قوه قضائیه نمی تواند برای دستگاه های خارج از قوه آیین نامه وضع نماید، اما می تواند در حدود اختیارات مذکور در قانون اساسی، آیین نامه تصویب کند. رئیس قوه قضائیه صرفاً در امور داخل در صلاحیتش صلاحیت وضع آیین نامه و سایر مقررات را داشته و خارج از قلمرو صلاحیت تعریف شده در قوانین و مقررات برای ایشان به هیچ روی صلاحیت وضع مقررده را ندارد.

علی رغم اینکه در مردم سالاری های غیر مستقیم، حاکمیت عام، انحصاری و دائمی ملت در امر تقنین به قوه مقننه واگذار شده است ولی به اقتضای پیوستگی و تجزیه ناپذیری امور و روابط اجتماعی از یک سو و ضرورت تصمیم سازی در مقام اجرای وظایف و تکالیف محول شده از سوی دیگر، مرز بندی دقیق و مطلق بین تقنین و اجرا وجود ندارد و همین امر موجب ورود نسبی قوای تقنینی و اجرایی در پاره ای از امور مربوط به یکدیگر شده و این مسئله حتی در نظامهای مبتنی بر تفکیک مطلق نیز صادق است. با این حال برخورداری قوه قضائیه از وسایل و امکانات متعدد و فراوان اداری و اجرایی موجب افزایش این مشارکت های نسبی و نیز سبب پیدایش مفهوم صلاحیت آیین نامه گذاری قوه قضائیه گردیده است. (تیلا، ۱۳۸۷: ۱۶) بنابراین کثرت امور قضایی مستلزم قانونمندی و تخصصی بودن آنها و ضرورت اعطای تصمیم گیری پیرامون برخی از امور قضایی به قوه قضائیه می

باشد. همچنین کم اهمیت بودن برخی امور قضایی لزوم انعطاف پذیری مقررات حاکم و در نهایت وقوع موارد اضطراری و دارای فوریت را می توان از دلایل توجیهی صلاحیت هنجارگذاری ذکر کرد. دلیل لزوم پیش بینی این نوع صلاحیت که اقدام شبه قانونگذاری است مقتضای عملی، کارکردی و اجرایی است که تعدیل ضروریات منطقی اصل تفکیک قوا را به دنبال داشته است.

۵. مبانی قانونی صلاحیت هنجارگذاری مقامات قضایی

قانون اساسی در برخی موارد از جمله طرز تشکیل و حدود و اختیارات و وظایف شوراهای محلی موضوع اصل ۷ شرایط، حدود و کیفیت امر به معروف و نهی از منکر در اصل ۸، وضع مالیات موضوع اصل ۵۱ و بسیاری اصول دیگر به صورت خاص چارچوب گذاری و سامان دادن برخی امور را صرفاً به وسیله قانونگذار و با استفاده از ابزار قانون مجاز دانسته است. این قبیل موضوعات قلمرو ویژه تقنینی مجلس شورای اسلامی را تشکیل می دهد. از منظر موضوعی مقامات مندرج در اصل ۱۳۸ و سایر نهادها و مقامات صالح در وضع مقررات نمی توانند با ابزار آیین نامه، تصویب نامه و بخشنامه امور مندرج در قلمرو خاص تقنینی مجلس را چارچوب گذاری کنند. بنابراین از نظر موضوعی قانون و مقررات دولتی در قلمرو عام تقنینی مشترک بوده اما قلمرو ویژه تقنین فصل ممیزه موضوعی قانون از مقررات دولتی را تشکیل می دهد. (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۷: ۳۲۲) حال این سؤال پیش می آید که چگونه ممکن است دولت مختار باشد، بدون قید و شرط و بدون اجازه‌ی مجلس، در مسائلی که نیاز به قانون دارد آیین نامه مستقل وضع کند؟ در پاسخ به این سوال باید گفت؛ اساساً قوه مجریه با وضع آیین نامه مستقل جایگزین قوه مقننه نمی شود، چه در این سطح اصلاً قانونگذاری نمی کند. «وضع آیین نامه» که همانا وضع مقرر است، بنابه تعریف، قاعده‌گذاری فرعی و ثانوی است و زیر سقف قانون، به مثابه محصول قاعده‌گذاری اصلی و اولیه، جای می گیرد. در این موارد، به هیچ وجه مقرر جای قانون را نمی گیرد و اگر در جایی نیاز به «قانون» به معنای دقیق و درست کلمه باشد، مقرر نمی تواند و نباید جایگزین آن بشود. اصل ۱۳۸ قانون اساسی تصریح نموده است که قوه مجریه اختیار دارد برای انجام وظایف اداری و تأمین اجرای قوانین و تنظیم سازمان‌های اداری به وضع تصویب‌نامه و آیین نامه پردازد. به این ترتیب، اصل ۱۳۸ قانون اساسی و اصل ۸۵ راجع به موضوعی واحد نیستند. اصل ۸۵ صرفاً در یک مورد استثنایی صلاحیت قانونگذاری را به هیأت دولت تفویض می کند و بس. حال آن‌که، اصل ۱۳۸ به قوه مجریه صلاحیت وضع مقرر، خواه اجرایی یا مستقل، برای انجام وظایف اجرایی و اداری خود را می دهد و از این رو، چنین صلاحیتی را به صراحت و تأکید، محدود به حدود قانون کرده است. بنابراین، از آن‌جا که موضوع دو اصل یاد شده یکسان نیست. اصل ۸۵ قانون اساسی به هیچ وجه با اصل ۱۳۸ تلافی نکرده و مانع از اجرای این اصل نیست و بالعکس مرز میان اصل‌های ۸۵ و ۱۳۸ آشکارا مشخص و دقیق است. (راسخ، همان: ۳۷) در مورد تصویب‌نامه هم به همین صورت است. (تصویب‌نامه مقررهای است که هیأت دولت در حدود صلاحیت خود، در امور معین و خاص وضع می کند.) زیرا تصویب‌نامه آیین نامه را نیز در بر می گیرد و در اینجا مصوبات دولت نه تنها

بایستی مغایر قانون اساسی و احکام شرع نباشد، بلکه بایستی مغایر قوانین مصوب مجلس هم نباشد. (حیاتی، ۱۳۸۶: ۵).

۱-۵. قانون اساسی:

در قانون اساسی کشور ایران، ریاست قوه قضائیه بیش تر یک سمت اداری به نظر می رسد لکن قانون وظایف و اختیارات رییس قوه قضائیه صراحتاً سمت قضایی را نیز پذیرفته است. (ماده ۲) و با پیروی از قاعده «الجمع مهما ممکن اولی من الطرح» و نگاهی به اصول ۱۵۸ و ۱۵۷ قانون اساسی، می توان گفت ریاست قوه قضائیه یک سمت قضایی - اداری به شمار می آید. لذا اداری بودن سمت این مقام، مستند به قانون اساسی می باشد. ماده نزاع، اصل ۱۳۸ قانون اساسی می باشد که با استناد به آن، استدلال می شود صلاحیت هنجارگذاری متعلق به قوه مجریه است. اما اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند و نمی توان نتیجه گرفت که قوه قضائیه چنین صلاحیتی ندارد. همچنان که شورای نگهبان در روزنامه رسمی شماره ۴۴۹ مورخ ۱۳۹۱/۰۱/۱۰ نظریه تفسیری خود پیرامون اصل ۱۳۸ را چنین بیان کرده است: «بدیهی است رییس قوه قضائیه نمی تواند برای دستگاه های خارج از این قوه، آیین نامه وضع نماید اما می تواند در حدود اختیارات مذکور در قانون اساسی، آیین نامه تصویب کند، در این صورت آیین نامه مصوب ایشان برای همه دستگاه ها لازم الاتباع است.» و بخشی از حدود اختیارات موصوف، در اصل ۱۵۷ و ۱۵۸ (مانند ایجاد تشکیلات لازم) بیان شده است و به تبع آن در قوانین عادی نیز تصویب برخی مقررات بر عهده رییس قوه قضائیه گذاشته شده است و تأیید این قوانین عادی توسط شورای نگهبان، دلالت بر انطباق هنجارگذاری با قانون اساسی و شرع دارد مانند هنجارگذاری ابلاغ الکترونیک (تبصره ماده ۱۷۵ قانون آیین دادرسی کیفری) و واگذاری ابلاغ به بخش خصوصی (ماده ۱۷۶ همان قانون) که ابلاغ قضایی مستقیماً اثر حقوقی بر طرفین دادرسی می گذارد یا آیین نامه نگهداری متهمین مجنون در مراکز مخصوص (تبصره ۱ ماده ۲۰۲) و بسیاری موارد دیگر که از مهم ترین آن ها می توان به تبصره ماده ۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری که بر جواز و استحکام صلاحیت هنجارگذاری ریاست قوه قضائیه صحه گذاشته است و بیان می دارد: «رسیدگی به ... آیین نامه ها، بخش نامه ها و تصمیمات رییس قوه قضائیه... از شمول این ماده خارج است.»

۲-۵. قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۹:

تا کنون اذعان بر این گردید که قوه مجریه (به طور صریح) و قوه قضائیه (به طور غیر صریح) این اختیار را دارند که برای انجام وظایف اداری و تأمین اجرای قوانین به وضع هنجارگذاری سطح دوم یعنی؛ تصویبنامه، آیین نامه و بخش نامه بپردازند، حال پا را فراتر گذاشته و اشاره به تهیه لوایح قضایی خواهیم داشت. پیش بینی قوه قضائیه به عنوان نهادی مستقل در کنار قوای مجریه و مقننه و اعطای خودسامانی سازمانی به آن قوه از جمله دگرگونی های قابل توجهی است که توسط قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته است، تهیه لوایح قضایی از جمله اختیاراتی است که با قطع وابستگی اداری و اجرایی قوه قضائیه به قوه مجریه و واگذاری مدیریت آن به خود این

نهاد برای رئیس قوه قضائیه در نظر گرفته شده است. (کاشانی، ۱۳۹۵، ۲۴) در همین راستا قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۹ در ماده ۳ بیان می‌دارد:

«دولت موظف است لوایح قضایی را که توسط رئیس قوه قضائیه تهیه و تحویل دولت می‌دهد، حداکثر ظرف مدت سه ماه تقدیم مجلس شورای اسلامی کند.» «الحاقی ۱۳۹۲/۷/۳۰ تبصره- در صورتی که دولت در مدت مذکور نتواند نسبت به تصویب و ارسال لایحه به مجلس اقدام کند و ۳ ماه دیگر از مهلت قانونی آن بگذرد، رئیس قوه قضائیه می‌تواند مستقیماً لایحه را به مجلس ارسال کند»

بنابراین تصمیم‌گیرنده و تصویب‌کننده نهایی همه لوایح، با هر محتوایی، مجلس است و با فرض تغییر مفاد لایحه، توسط دولت، به لحاظ آن که در کمیسیون امور قضایی مجلس، از کارشناسان مطلع، استفاده می‌شود، بنابراین نظارت قوه قضائیه نیز منعکس شده و با تعامل نظرات، مناسب‌ترین آن به تصویب مجلس می‌رسد. (مرادی برلیان، ۱۳۹۴: ۳۰) و تأیید دولت جنبه تشریفاتی و اطلاعی دارد، در غیر اینصورت اقدامات رئیس قوه قضائیه عملاً در تهیه لوایح قضایی بی‌تأثیر خواهد ماند و قانونگذار نباید از عبارت لوایح قضایی استفاده کند. (نجفی و محسنی، ۱۳۸۴: ۱۸۰) اما نباید از این نکته غافل گردید که دخالت مجلس شورای اسلامی به عنوان تصمیم‌گیرنده نهایی نمی‌تواند توجیه‌کننده این امر باشد زیرا لوایحی که توسط قوه قضائیه تهیه می‌شود معمولاً بسیار فنی و پیچیده است و دخل و تصرف در آن اشکالاتی را به وجود می‌آورد. این لوایح، به هنگام تصویب در مجلس، کمتر مورد تغییر قرار می‌گیرد و اکثراً، بدون تغییر به تصویب می‌رسد و نمایندگان، به علت تخصصی بودن موضوع، اصولاً در آن دخالت چشمگیری نمی‌نمایند. بدین ترتیب است که منویات قوه قضائیه، قوه مقننه را وادار می‌سازد که با تصویب لوایح، به اقدامات قوه قضائیه اعتبار و قانونیت ببخشد. و از سوی دیگر قوه مقننه قادر نیست تمام مسائل و جزئیات را پیش-بینی نماید و قوانین در بعضی موارد مجمل و نارساست. (هاشمی، ج دوم، ۱۳۸۹: ۱۲)

۳-۵. تفسیر قضایی قوانین

اصل ۱۷۳ به قضات، در تمیز حق از قوانین، حق تفسیر قضایی داده است. تفسیر گاهی از اوقات منجر به صدور آراء نوعی (وحدت رویه‌ی قضایی) از طرف دیوان عالی کشور خواهد شد تا جایی که این آراء از اعتبار مشابه قانون برخوردارند. این روند از یک دید دقیق، نوعی قانون‌گذاری و دخالت قوه قضائیه در کار قوه مقننه محسوب می‌گردد. (همان: ۱۲) البته این اختیارات مطلق نیست و وابسته به حدودی می‌باشد.

تفسیر در حقوق موضوعه عبارتست از تلاش مفسر در یافتن و ارائه مفهوم و قلمرو یک قاعده و یا وضعیت حقوقی. گونه‌ای از این تفسیر، تفسیر قضایی است که طی آن دادرس در حدود انجام وظیفه و در جهت تعیین مدلول قاعده‌ای که نوعاً از صراحت کافی برخوردار نمی‌باشد و یا تعیین حدود شمول قاعده مزبور مبادرت به شناسایی و اعمال مفهومی مشخص و معین برای آن می‌نماید. بر این اساس در فقدان تفسیر رسمی از قانون، این قاضی است که در مرحله رسیدگی به عاوی و صدور حکم، حدود و ثغور قاعده حقوقی را عملاً و به نحو مؤثر

مشخص کند. بنابراین در این موارد قاضی را می‌توان، حتی در نظام‌های حقوقی نوشته، به نوعی خالق قاعده حقوقی تلقی نمود. (یاوری، مهر آرام، ۱۳۹۷: ۲۶۴) به عبارت دیگر تفسیر قضایی عبارتست از: تجسس و تفحص معنای قانون توسط قضات و دادرسان در مقام تمیز حق و تطبیق مورد با قانون. (گارو، ۱۳۴۴: ۲۶۵) قلمرو این نوع از تفاسیر محدود به همان دعواست و قاضی ناگزیر نیست در دعوای مشابه دیگر که در آینده به وی ارجاع می‌شود، از تفسیر قبلی خود یا تفسیر دیگر دادگاه‌ها پیروی کند. (دیلمی، ۱۳۸۲: ۱۱) بنابراین دخالت قضایی باید جنبه استثنایی بگیرد و تفسیر مضیق صورت گیرد، بطوریکه از معنای مواد قانونی تجاوز نشود و حدود اجرای آن توسعه نیابد. کمااینکه تعریف تفسیر مضیق هم انطباق کامل با همین امر دارد، تفسیر مضیق یا محدود، تفسیری است که منحصر در چهار چوب الفاظ قانون بوده و از منطوق صریح آن تجاوز نمی‌کند، از این رو این دسته از تفسیر مانع از توسل به قیاس و تسری دادن حکم قانون‌گذار به موادی است که در زبان قانون‌گذار صریحاً پیش بینی نشده است. (رحیمی نژاد، ۱۳۷۶: ۳۹) ضروری است که این فرآیند، یعنی تفسیر قضایی، مقید به حدود و مضیق باشد. زیرا این امر دارای چنان اهمیتی است که چه بسا ممکن است منجر به بی‌ثباتی و تزلزل در روابط حقوقی اشخاص و یا پایمال شدن حقوق و آزادی‌های شهروندان گردد. بنابراین تبیین فرآیند تفسیر در قوانین جهت روشن شدن حدود وظایف و اختیارات قضات امری ضروری است. (همان: ۳۵)

نتیجه‌گیری و پیشنهادات:

نظام حقوقی ایران بر دو پایه شرع و قانون استوار شده است که به دلیل ولایی بودن کلیه امور و خاصه امر قضاوت، قوانین و هنجارگذاری‌ها نیز باید تحت ولایت شرع و منطبق با موازین اسلام باشند. ولایی بودن قضاوت به معنای سلب اختیار هنجارگذاری توسط حاکم برای کارگزاران و قضات نمی‌باشد. وضع مقرر و هنجارگذاری به وسیله مقام اداره کننده امر قضا، در صدر اسلام و قول و فعل و تقریر امام معصوم، مسبوق به سابقه است و از مجموع نامه‌ها، فرمان‌ها و نوشتارهای حضرت علی(ع) که به قضات و کارگزاران ابلاغ نموده‌اند، می‌توان یک منشور به مثابه آیین نامه‌های امروزی، استخراج کرد. بر پایه مبنای دیگر کشور که همانا قانون می‌باشد مستفاد از اصول قانون اساسی، تفاسیر شورای نگهبان و مواد متعدد قوانین مختلف، هنجارگذاری ریاست قوه قضاییه در کشور ایران، قانوناً پذیرفته شده است و گفتنی است قوانین ایران منطبق بر شرع و قانون اساسی می‌باشند و لذا می‌توان گفت این گونه هنجارگذاری‌ها، با شرع و قانون مغایرت ندارند. از سوی دیگر مبانی و اصول حقوقی شامل تفکیک قوا، دولت حقوقی، سلسله مراتب هنجارها، اصل تخصص، اصل اقتضاء، اضطرار، سیاست‌های کلی نظام و سیاست جنایی، نیز بر تجویز و استحکام صلاحیت هنجارگذاری ریاست قوه قضاییه صحه می‌گذارند.

بنابراین این نوع رویکرد گامی مثبت است که نوعی خودسامانی سازمانی به قوه قضاییه اعطا می‌کند. اما نباید از نظر دور داشت که اختیارات قوه قضاییه در قانون‌گذاری امری استثنایی و فرع بر اصل محسوب می‌شود و نباید

مسئولیت قانون‌گذاری بر مسئولیت تحقق بخشیدن به عدالت و امر قضا غالب گردد. بنابراین با توجه به ماهیت بعضی از مسائل محول نمودن این امر در مسائلی که از ساختار ماهوی و شکلی قوه قضائیه جدایی ناپذیر است مانند قوانین مربوط به صلاحیت دادگاه‌ها و تشکیلات آن و همچنین آئین رسیدگی در این مراجع امری معقول و منطقی به نظر می‌رسد اما اگر هنجارگذاری این مرجع، در گستره‌ی وسیع و متعدد صورت گیرد به نظر می‌رسد رسالت اصلی این قوه به دست فراموشی سپرده شود و مشکلاتی را در این راستا ایجاد می‌نماید، کمابینه‌ی لوایح تقدیمی توسط رئیس قوه قضائیه به مجلس، به علت تخصصی بودن موضوع، کمتر مورد بازبینی و اعمال نظر مجلس قرار می‌گیرد و می‌تواند ایجاد ابهام نماید. از این رو برای برطرف شدن این مشکلات و همچنین احترام به اصل تفکیک قوا پیشنهادهاتی در نظر گرفته شده است که از قرار ذیل می‌باشد:

- تأسیس قانونی یک شورای تخصصی هنجارگذاری در قوه قضائیه متشکل از متخصصین مختلف در زمینه‌ی شرع، قانون، حقوق، جرم‌شناسی و رویه قضایی.
- مشخص نمودن اختیارات تقنینی شورای هنجارگذاری و رئیس قوه قضائیه توسط قانون‌گذار. همانند صراحتی که در اصل ۱۳۸ برای وزرا در نظر گرفته شد)
- تعیین نهادهای صالح جهت ارزیابی، رسیدگی و نظارت بر رعایت حدود قانونی هنجارگذاری.
- برطرف نمودن ابهامات و کاستی‌های موجود در قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه در غالب آئین نامه.
- تفسیر مضیق از امور تقنینی که در صلاحیت قوه قضائیه است و استثنایی نمودن دخالت قضایی و تنها به صورت موردی و در جهت حل بعضی از معضلات.
- قانون‌گذاری نمودن فرآیند این هنجارگذاری از ابتدا، تا انتها به صورت صریح و شفاف توسط قوه مقننه.
- دخالت تخصصی‌تر و دقیق‌تر مجلس شورای اسلامی در تصویب لوایح قضایی.
- در نظر گرفتن سازوکارهایی مانند نظارت، اعتراض، شکایت، مراجع رسیدگی و ابطال هنجارهای مقرر توسط ریاست قوه قضائیه و شورای هنجارگذاری.

منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه

کتاب‌ها

- امامی، محمد، استوار سنگری، کورش، ۱۳۹۱، حقوق اداری، جلد دوم، تهران، میزان.
- امینی، علیرضا، آیتی، محمدرضا، ۱۳۸۵، تحریرالروضه فی شرح اللمعه، جلد اول، تهران، سمت.
- دیلمی، احمد، ۱۳۸۲، بایسته های تفسیر قوانین، قم، انتشارات دانشگاه قم.
- راسخ، محمد، ۱۳۹۴، وضع مقرر در قوه ی قضاییه، تهران، دراک.
- طباطبایی موتمنی، منوچهر، ۱۳۸۷، حقوق اداری، تهران، سمت.
- عمید زنجانی، عباسعلی، ۱۳۷۳، فقه سیاسی، حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- عمید زنجانی، عباسعلی، ۱۳۸۴، حقوق اساسی تطبیقی - حقوق اساسی کشورهای غربی و کشورهای اسلامی، تهران، نشر میزان.
- گارو، رنه، ۱۳۴۴، مطالعات نظری و عملی در حقوق جزا، ترجمه ضیاءالدین نقابت، جلد ۱، تهران، انتشارات ابن سینا.

لازرژ، کریستین، ۱۳۷۵، سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، انتشارات یلدا.
نجفی اسفاد، مرتضی و فرید محسنی، ۱۳۸۴، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی.

هاشمی، محمد، حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، ۱۳۹۰، تهران، نشر میزان.
هاشمی، سید محمد، ۱۳۸۷، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، تهران، انتشارات میزان.
هاشمی، سید محمد، ۱۳۸۹، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، تهران، انتشارات میزان.

مقالات

ابدالی، مهرزاد، ۱۳۸۹، تحلیل مفاهیم اعتبار حقوقی و هنجار حقوقی، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، شماره ۲ (پیاپی ۶۷)

تیلا، پروانه، ۱۳۸۷، درآمدی بر جایگاه بخش نامه در نظام حقوقی ایران، فصلنامه‌ی اطلاع‌رسانی حقوقی، سال هفتم، شماره ۱۳، ص ۱۶.

حیاتی، علی عباس، ۱۳۸۶، ویژه‌نامه‌ی تنقیح قوانین و مقررات و تدوین قوانین جامع، صلاحیت دولت در وضع آیین‌نامه و تصویب‌نامه و مکانیسم نظارت بر آن، مجله‌گواه، شماره ۱۰، ص ۵۵.

رحیمی نژاد، اسمعیل، ۱۳۷۶، روش تفسیر در قوانین کیفری، نامه مفید، شماره ۱۲، صص ۳۵ و ۳۹.

کاشانی، جواد، ۱۳۹۵، مفهوم لایحه قضایی، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال هجدهم، شماره ۵۳، ص ۱۰ و ۱۲ و ۲۴.

مرادی برلیان، مهدی، ۱۳۹۴، گزارش پژوهشی «مفهوم لایحه قضایی و آثار حقوقی آن»، تهران، پژوهشکده حقوق عمومی و بین‌الملل پژوهشگاه قوه قضائیه، ص ۳۰.

مشهدی، علی، ۱۳۹۱، اصول و معیارهای کنترل قضایی اداری در حقوق سوئیس، حقوق، دوره ۴۲، شماره ۲۷، ص ۲۹۳.

یاوری، اسدالله، مهرآرام، پرهام، ۱۳۹۷، تفسیر قضایی در حقوق عمومی، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۲، شماره ۱۰۲، ص ۲۶۴.

قوانین

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه.

سوره ها و آیه های قرآن کریم

سوره بقره، ۲، آیه ۲۴

سوره حج، ۲۲، آیه ۴۱

سوره ص، ۳۸، آیه ۲۶

سوره قصص، ۲۸، آیه ۲۶

سوره مائده، ۵، آیه ۴۹

سوره نساء، ۴، آیه ۵۸

سوره یوسف، ۱۲، آیه ۵۵

Abstract

In the system of separation of powers, supervision over the proper implementation of laws is the responsibility of the judiciary that it takes advantage of a wide variety of the roles and responsibilities. the judiciary will meet its norm's requirements through the provision of judicial bills and approval by the legislature. But with regard to specialized or minor needs, it adequate itself competent to normalization the second

level and has taken action while the legislature is the reference legislative and there is no specifying for the normative jurisdiction of the judiciary. In the research to identify the bases of ordinary qualifications by the head of the judiciary, we tried to base this competence as well as its limits in law and sharia with descriptive method and data collection were tried in the library method and it was found that such norms did not contradict sharia and law, on the other hand, the principles and principles of the law, including the separation of powers, the legal state, the hierarchy of norms, the principle of specialty and necessity, also confirm the prescription and strengthening of the normative authority of the head of the judiciary. Therefore, it was suggested that a specialized normative council be established in the judiciary and the limits of its authority and jurisdiction, together with the process of monitoring norms and the possibility of their evaluation, correction and revocation are specified in the law.

Keywords: normalization, judicial authorities, head of the judiciary, legal bases, religious foundations.

نیده

فی نظام تفکیک السطات ان الاشراف علی التنفيذ الصحیح للقوانین تقع علی عائق السلطه القضائیه الی تتمتع بالاستفاده من الدور و الثلاحیات الواسعه و المتنوعه الی تكون لازمه لها . و ان السلطه القضائیه ترید الاستفاده منها و ان السلطه القضائیه هی بحاجه الی الالتزامات تهیه اللوائح القضائیه لیتم تصدیقها عن طریق السلطه التشريعیه او مجلس النواب . اما حول الاحتیاجات التخصیصه وفق تجربتها لثالح وضع الالتزامات . اما السطح الثانی تعلم و ان السلطه التشريعیه تعد هی الموجه لسن القوانین . و بخصوص وضع ثلاحیات و وضع الالتزامات للسلطه القضائیه . فی هذا البحث التحقیقی من اجل تشخیص مبانی وضع الطلاحیات لوضع الالتزامات بواسطه رئیس القضائیه . لذا تم السعی من اجل معرفه الصلاحیات . و كذلك لیتم ترسیم حدودها و ثغورها فی القانون و الشرع بالطریقه التوصیفیه . و تجمع المعلومات بصوره مکتبیه لیتم دراستها . تم التشخیص بان وضع هکذا نوع من الالتزامات لیس لها ای مغایرت

مع الشرع و القانون . و ان المبانی و الاصول الحقوقيه الاخرى تشتمل على تفكيك السلطات الدوله الحقوقيه سلسله المراتب الالتزامات الاصول التخصصيه على التجويز و الاستحكام الصلاحيه و لالتزامات و تويد صحتها رئيس السلطه القضائيه . لذا تم الاقتراح على تشكيل و تاسيس لجنه تخصصيه للقيام بوضع الالتزامات فى السلطه القضائيه و وضع حدو اختياراتها و صلاحياتها مع الاشراف التام على الالتزامات و امكانيه التقييم و الاصلاح و الابطال ان يتم ذلك فى قانون مشخص..

الموسسه الرئيسيه : لوضع الالتزامات رئيس السلطه القضائيه و المبانى القانونيه و البانى الشرعيه.